

لینین :

☆ انقلاب سوسیالیستی

و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (توها)



خلق کرد و خود مختاری

انقلاب و سیاستی

و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (ترها)

لنین

۱- امپریالیسم و سوسیالیسم و رهائی ملل تحت ستم
 امپریالیسم بالاترین مرحله انکشاف سرمایه داری است. در کشورهای
 پیشرفته سرمایه از ورای مرزهای دلتهای ملی رشد نموده، انحصار را
 جایگزین رقابت کرده و تمام شرایط عینی برای رسیدن به سوسیالیسم را
 بوجود آورده است. بنا براین، در اروپای غربی و ایالات متحده، مبارزه
 انقلابی پرولتاریا برای سرنگونی حکومتهای سرمایه داری و خلع ید از -
 بورژوازی در دستور روز قرار دارد. امپریالیسم با تشدید تضادهای
 طبقاتی در سطح بسیار وسیع، با بدتر کردن وضعیت توده ها چه از نظر
 اقتصادی (تراستها، هزینه زیاد زندگی) و چه از نظر سیاسی (رشد
 میلیتاریسم، جنگهای مکرر، ارتجاع قویتر، تشدید و گسترش ستم ملی و غارت
 استعماری) توده ها را وادار به مبارزه مینماید. سوسیالیسم پیروزمند
 الزاما باید دمکراسی کامل را برقرار سازد، و نتیجتا نه تنها برابری کامل
 ملل را مطرح کند بلکه حق ملل ستم دیده در تعیین سرنوشت خویش،
 یعنی حق آزاد سیاسی را، تحقق بخشد. احزاب سوسیالیستی که چه
 حالا، طی انقلاب و چه بعد از پیروزی آن با تمام فعالیتشان ثابت نکنند
 که ملل دربند را رها کرده و با آنها روابطی بر اساس اتحاد آزاد - و
 اتحاد آزاد بدون حق جدائی عبارتی دروغین است - بنا خواهیم کرد،
 به سوسیالیسم خیانت مینمایند.

البته، دمکراسی شکلی از دولت است که با از میان رفتن دولت باید

از میان برود، ولی این فقط در گذار از پیروزی قطعی و تثبیت شده
سوسیالیسم به کمونیسم کامل اتفاق خواهد افتاد.

۲- انقلاب سوسیالیستی و مبارزه برای دموکراسی

انقلاب سوسیالیستی یک اقدام منفرد نیست، یک نبرد در یک جنبه
نیست، بلکه یک دوران کامل از برخورد های طبقاتی، یک رشته نبردهای
طولانی در تمام جنبه ها است، یعنی بر سر تمام مسائل اقتصادی و سیاسی
نبردهایی که فقط میتوانند به خلع ید از بورژوازی منجر شوند. اشتباه
است اگر تصور شود که مبارزه برای دموکراسی قادر به انحراف پرولتاریا از
انقلاب سوسیالیستی، پنهان کردن یا سایه انداختن بر آن، خواهد بود.
بالعکس، همان آور که سوسیالیسم بدون اجرای دموکراسی کامل نمیتواند
پیروز شود، بهمین ترتیب [نیز] پرولتاریا بدون یک مبارزه همه جانبه
مداوم و انقلابی برای دموکراسی نمیتواند خود را آماده پیروزی بر بورژوازی
کند.

حذف یک اصل از برنامه دمکراتیک چیزی کم از یک اشتباه نخواهد بود
مثلا اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش باین عنوان که تحت [سلطه]
امپریالیسم " غیر عملی " یا " توهم انگیز " است، این بحث که حق ملل در
تعیین سرنوشت خود در محدوده سرمایه داری غیر عملی است، میتواند
یا به مفهوم اقتصادی، [و] یا [مفهوم] منروط، مفهوم سیاسی،
برداشت شود.

مورد اول، از نقطه نظر تئوری شدیدا نادرست است. اولاً به ایسن مفهوم، بعنوان مثال چیزهائی مثل پول کار، یا از بین بردن بحرانها و غیره در سرمایه داری غیر عملی هستند. مطلقاً حقیقت ندارد که حق مثل در تعیین سرنوشت خویش بهمین اندازه غیر عملی است. ثانیاً، حتی یک مثال جدائیِ نروژ از سوئد در ۱۹۰۵ کافیهست که "غیر عملی بودن" به این مفهوم را رد کند. ثالثاً، مسخره است اگر انکار کنیم که یک تغییر جزئی در روابط بریتانیا و آلمان ممکنست که امروز یا فردا تشکیل یک دولت جدید لهستان، هند و یا امثالهم را کاملاً "عملی" سازد. رابعاً، سرمایه مالی، در حرکت خود برای گسترش، میتواند "آزادانه" آزادترین حکومت جمهوری یا دموکراتیک و مقامات منتخب حتی یک کشور "مستقل" را بخرد یا [به آنها] رشوه دهد. سلطه سرمایه مالی و سرمایه بطور کلی در محدوده دموکراسی سیاسی توسط هیچ رفرمی مخونخواهد شد، و [حق] تعیین سرنوشت خویش نیز کاملاً و منحصرأ به همین محدوده تعلق دارد. لیکن، این سلطه سرمایه مالی بهیچوجه اهمیت دموکراسی سیاسی را، بعنوان - شکل آزاد تو، وسیعتر و واضحتر ستم طبقاتی و مبارزه طبقاتی کم نمی کند. بنابراین در مفهوم اقتصادی تمام استدلالات در باره "غیر عملی بودن" یکی از خواستههای دموکراسی سیاسی در شرایط سرمایه داری به تعریف غلط تئوریک روابط کلی و اساسی سرمایه داری و دموکراسی سیاسی بطور کلی، تقلیل مییابد.

در حالت دوم، این ابزار ناقص و غیر دقیق است، باین خاطر که نه تنها حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بلکه تمام خواسته‌های اساسی دموکراسی سیاسی در شرایط [سلطه] امپریالیسم فقط بطور ناقص عملی می‌باشند، و در این صورت هم به شکلی تحریف شده و بطرز استثنایی (بعنوان مثال، جدایی نروژ از سوئد ۱۹۰۵) خواسته‌هایی بلافاصله مستعمره‌ها که توسط سوسیال دموکرات‌های انقلابی طرح می‌شود نیز در شرایط سرمایه داری بدون یک سری انقلابات "غیر عملی" است، ولی از این بهیچوجه نتیجه گرفته نمی‌شود که سوسیال دموکراسی باید مبارزه مصمم و بلافاصله برای تمام این خواسته‌ها را رد بکند - چنین انکاری فقط مورد استفاده بورژوازی و ارتجاع واقع خواهد شد - بلکه بالعکس، نتیجه گرفته می‌شود [که] این خواسته‌ها باید فرموله شده و بطرز انقلابی و نه رفرمیستی طرح شود. [که] و رای قیده‌های قانون گرائی بورژوازی رفته، آنها را در هم شکند، و رای سخنرانیه‌ها در پارلمان و اعتراضات حرفی رفته و توده‌ها را به اقدام تعیین کنند، بکشاند، مبارزه برای هر خواسته دموکراتیکی را گسترش داده و تشدید کنند تا هجوم مستقیم پرولتاریا بـ انقلاب بورژوازی یعنی، تا انقلاب سوسیالیستی که از بورژوازی سلب مالکیت کند، انقلاب سوسیالیستی نه فقط از طریق اعتصابات بزرگ، تظاهرات خیابانی یا شورش‌های [ناشی از] گرسنگی یا قیام نظامی یا طفیان مستعمراتی، بلکه در نتیجه یک بحران سیاسی مثل قضیه دریفوس^(۱) یا واقعه زابرن^(۲)

یا در ارتباط با یک و فراندیم در مورد جدایی یک ملت ستم‌یافته و غیرسود
ممکنست شعله ور شود .

ستم ملی روز افزون در شرایط امپریالیسم باین معنا نیست که سوسیال
دموکراسی با دید آنچه را که بورژوازی مبارزه "تخیلی" برای آزادی ملل
برای جدایی می‌نامد، رد کند بلکه، بالعکس باید بهره‌برداری بیشتری
هم از برخورد هایی که در این زمینه رخ میدهد، بعنوان زمینه عمل توده-
ای و حملات انقلابی بر بورژوازی بعمل آورد .

۳ - اهمیت حق تعیین سرنوشت و رابطه آن با فدراسیون

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش فقط بمعنای حق استقلال بنه
مفهوم سیاسی، حق جدایی از ملت ستمگر است . مشخصا، این خواست
برای دموکراسی سیاسی بمعنای آزادی کامل در تبلیغ جدایی و یک رفندام
در مورد جدایی توسط ملت جداشونده است . بنابراین، این خواست،
معادل خواست جدایی، تجزیه و تشکیل کشورهای کوچک نیست . این فقط
بمعنای بیان منطقی مبارزه علیه هرگونه ستم ملی است . هرچه سیستم -
دمکراتیک دولتی نزدیکتر به آزادی کامل جدایی باشد، عملا کوشش برای
جدائی کمتر و آرامتر خواهد بود، زیرا کشورهای بزرگ چه از نظر پیشرفت
اقتصادی و چه از نگاه نظر منافع توده ها دارای امتیازات غیرقابل بحثی
هستند، گذشته از این، این امتیازات با رشد سرمایه داری افزایش می -
یابند . برسمیت شناختن [حق] تعیین سرنوشت خویش، برسمیت شناختن

فدراسیون بعنوان يك اصل مترادف نیست. شخص ممکنست مخالف مصمم این اصل و مدافع سانترالیسم د مکرراتیک باشد ولی فدراسیون (۳) را بر نابرابری ملی، بعنوان تنها راه [رسیدن به] مرکزیت کامل، ترجیح دهد. از این نقطه نظر بود که مارکس، که يك سانترالیست از طرفدار مرکزیت] بود، حتی فدراسیون ایرلند و انگلستان را بر انقیاد اجباری ایرلند توسط انگلیسی ها ترجیح می داد. (۴)

هدف سوسیالیسم نه تنها پایان دادن به تقسیم بشریت به کشورهای کوچک و افراد کردن ملل بهر شکل، نه تنها نزدیک کردن ملل به يك - دیگر، بلکه ادغام آنها میباشد. و دقیقاً بخاطر رسیدن به این هدف است که ما باید از طرفی ماهیت ارتجاعی نظر رنر و اتوپا و اثر در باره باصطلاح " خود مختاری فرهنگی و ملی " را به توده ها توضیح دهیم. (۵) و از - طرف دیگر خواستار رهایی ملل ستم دیده در يك برنامه واضح و دقیقاً فرموله شده ای بشویم، که دورویی و ترسوئی سوسیالیستهای ملل ستمگر را بخصوص به حساب آورده و نه توسط عبارات مبهم، (و) نه خطابه های بی محتوی، و نه بوسیله " محول کردن " مسئله بزمانی که سوسیالیسم ایجاد شود. همانطور که بشریت فقط از طریق يك دوره انتقالی دیکتاتوری طبقه تحت ستم میتواند به محو طبقات نائل شود، [بهمین ترتیب نیز] فقط از طریق [گذار از] يك دوره انتقالی آزادی کامل تمام ملل تحت ستم، یعنی آزادی جدایی، میتواند به ادغام اجتناب ناپذیر ملل برسد.

۴. مصلحت انقلابی و بورژوازی مسئله [محض] ملل در قهرون سرمایه‌داری است. شهریه و بورژوازی و آنها خواست [محض] ملل در قهرون سرمایه‌داری است. خوبان، بلکه تمام ننگات برنات، حد اقل د مکرراتیک ما را مدتها قبل مجلس بود. قرون هفده و هیجده، مطرح کرده بود. [خود بورژوازی] هنوز تمام اینها را به طرز تخیلی مطرح میکند زیرا قادر به تشخیص مبارزه طبقاتی و شدت آن در [شرایط] د مکراسی نیست، و بخاطر اینکه به سرمایه داری "مسئله آئین" اعتقاد دارد. این دقیقاً ماهیت تخیلی اتحاد ملل برابر در شرایط [سلطه] امپریالیسم است که مردم را فریب میدهد و [آن چیز است] که مورد پشتیبانی طرفداران کائوتسکی است. برنامه سوسیال د مکراسی، بعنوان وزنه مقابل این ناکجا آباد فرصت‌طلبانه خرده بورژوازی، باید تقسیم ملل را به ستمگر و تحت ستم بعنوان شرط لازم، اساسی، مهم و اجتنابناپذیر در شرایط [سلطه] امپریالیسم فرض کند.

پرولتاریای ملل ستمگر نباید خود را به عبارت کلی کلیشه وار علیه الحاق و بنفع برابری ملل بطور عام، آنگونه که هر پاسیفیست بورژوا تکرار میکند، محدود کند. پرولتاریا نمیتواند در مورد مسئله مرزهای کشوری که بر پایه ستم ملی بنا شده، مسئله اشک برآید بورژوازی امپریالیست آنچنان "نا - خوشایند" است، ساکت بماند. پرولتاریا باید علیه نگهداری تحمیلی ملل تحت ستم در چهار چوب یک کشور معین مبارزه کند، یعنی اینکه باید

برای حق تعیین سرنوشت مبارزه کند . پرولتاریا باید خواستار آزادی جدا-
یی سیاسی مستعمره ها و مللی که توسط ملت خودشان سرکوب شده اند ،
شود . در غیر این صورت انترناسیونالیسم پرولتاریا چیزی جز کلمات بی محتوی
نبوده ، [و] اطمینان و همبستگی طبقاتی بین کارگران ملل ستمگر و تحت
ستم ممکن نبوده ، تزویر و فریبست ها و کائوتسکیست ها ، که از تعیین
سرنوشت دفاع کرده ولی در مورد مللی که توسط ملت خودشان با آنها
ستم میشود و بزور در [محدوده] کشور خودشان نگاه داشته می-
شوند سکوت میکنند ، افشاء نشده باقی خواهد ماند .

بالعکس ، سوسیالیستهای ملل تحت ستم بایست مخصوصا از اتحاد
بدون قید و شرط ، از جمله اتحاد تشکیلاتی ، کارگران ملت تحت ستم و -
ملت ستمگر دفاع کرده و آنها عملی سازند . بدون این دفاع از سیاست مستقل
پرولتاریا و همبستگی آنها با پرولتاریای کشورهای دیگر در مقابله با روش
های فریب دهنده ، خیانت آمیز و محیلاته بورژوازی غیر ممکن است . بورژوا-
زی ملل تحت ستم مصرانه شعار رهایی ملی را برای فریب کارگران بکار
میبرد ، در سیاست داخلی این شعار را برای قرارداد های ارتجاعی با
بورژوازی ملت مسلط بکار برده (بعنوان مثال ، لهستانیهای طریخش و -
روسیه که با مرتجعین برای سرکوبی یهودیها و اوکرائینیها توافق میکنند)
در سیاست خارجی برای توافق با قدرتمند های امپریالیستی رقیب بخاطر عملی
ساختن طرحهای غارتگرانه (سیاست کشورهای کوچک بالکان و غیره)

این واقعیت که مبارزه برای رفاهائی ملی علیه يك قدرت امپریالیستی
 ممکنست تحت شرائط معینی توسط يك قدرت " بزرگ " برای اهداف بهمان
 اندازه امپریالیستی خودش مورد استفاده قرار گیرد [باعث میشود] که
 سوسیال دمکراتها برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت را نفی نکنند
 همانطور که موارد متعددی که شعارهای جمهوریخواهی بمنظور فریب سیا-
 سی و غارت مالی توسط بورژوازی بکار میرود (بعنوان مثال در مورد کشور
 های ژرمانی) باعث نمیشود که سوسیال دمکراتها جمهوریخواهی را نفی
 کنند *

۵ - مارکسیسم و پرود نیسم در باره مسئله ملی

برخلاف دمکراتهای خرده بورژوا ، مارکس به هر خواست دمکراتیک نسه
 بعنوان يك مطلق بلکه بعنوان بیان تاریخی مبارزه توده های مردم ، به
 رهبری بورژوازی علیه فئودالیسم ، مینگریست * [حتی] یکی از این خوا-
 ستها نیست که در شرائط معینی بعنوان ابزاری در دست بورژوازی برای
 فریب کارگران نتواند بکار برود و نرفته باشد * جدا کردن یکی از خواست-
 های دمکراسی سیاسی از این نظر مشخصا [حق] ملل در تعیین -
 سرنوشت خویش ، و انرا در مقابل بقیه قراردادن از نظر تئوریک اشتباه
 است * در عمل پرولتاریا فقط با قراردادن مبارزه برای تمام خواستههای
 دمکراتیک ، منجمله خواست جمهوری ، در تبعیت از مبارزه انقلابی اش

برای سرنگونی بورژوازی میتواند استقلالش را حفظ کند .

از طرف دیگر، برخلاف بوند، پست ها که مسئله ملی را " بنام انقلاب اجتماعی رد میکردند "، مارکس، [که] در درجه اول بفکر منافع مبارزه - طبقاتی پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته بود، اصل اساسی انترناسیونالیسم و سوسیالیسم را در سر لوحه [کار] قرار داد یعنی، هیچ ملتی نمیتواند آزاد باشد اگر که ملت دیگری را تحت ستم قرار دهد . از نقطه نظر منافع جنبش انقلابی کارگران آلمان بود که مارکس در ۱۸۴۸ خواستار این شد که دموکراسی پیروز در آلمان باید آزادی ملل تحت ستم آلمانیها را اعلام کرده و بدهد . از نقطه نظر مبارزه انقلابی کارگران انگلیسی بود که مارکس در ۱۸۶۹ خواستار جدایی ایرلند از انگلستان شد و اضافه کرد : " حتی اگر بدنبال جدایی فدراسیون ایجاد شود " فقط با طرح این خواست، مارکس واقعا کارگران انگلیسی را با روحیه انترناسیونالیستی تربیت میکرد . فقط از طریق یک راه حل انقلابی [برای] یک وظیفه معین تاریخی او قادر به مقابله با فرصت طلبان بورژوار فرمیسم - که تا امروز، نیم قرن بعد ، " رفرم " در ایرلند را اجرا نکرده است - بود . فقط از این نظرینی مارکس میتوانست در تضاد با متعذرین سرمایه که فریاد می زنند که آزادی ملل کوچک برای جدائی تخیلی و غیر عملی است و نه تنها، تمرکز اقتصادی بلکه تمرکز سیاسی نیز مترقی است - طرح کند که این تمرکز زمانی مترقی است که غیر امپریالیستی باشد ، و اینکه ملل نباید بالا -

اجبار، بلکه توسط يك اتحاد آزادانه پرولتاریای تمام کشورها گرد هم آیند. نقطه از این طریق بود که مارکس قادر بود در مخالفت با برسمیت شناختن صرفاً حرفی، و اغلب مزورانه برابری و تعیین سرنوشت، عمل انقلابی توده ها را برای مسائل ملی نیز تبلیغ کند. جنک امپریالیستی ۱۶ - ۱۹۱۴، و طویلله اوژیاس، و روسی فرصت طلبان و کائوتسکیست ها که این (جنک) بر ملا ساخته است، بطرز اعجاب آوری صحت سیاست مارکس را که باید بعنوان نمونه ای، برای تمام کشورهای پیشرفته بکار رود - زیرا که همه آنها در حال حاضر ملل دیگر را تحت ستم قراردادها اند - را تأیید کرده است.

۶ - سه نوع کشور در رابطه با تعیین سرنوشت ملل

در این رابطه کشورها باید به سه نوع اصلی تقسیم شوند.

اول، کشورهای پیشرفته سرمایه داری اروپای غربی و ایالات متحده. در این کشورها جنبشهای مترقی ملی بورژوازی مدتها قبل خاتمه پذیرفتند. هر يك از این ملل " بزرگ " ملل دیگر را چه در مستعمرات و چه در کشور (خود) تحت ستم قرار میدهد. وظایف پرولتاریا در این ملل غالب همان هائیسست که پرولتاریا انگلستان در قرن نوزدهم نسبت به ایرلند داشت.

دوم، اروپای شرقی، اطریش، (کشورهای) بالکان و بخصوص روسیه. در اینجا قرن بیستم بود که بخصوص جنبشهای ملی بورژوا - دمکراتیک را - تکامل داده و مبارزه طبقاتی را تشدید کرد.

وظایف پرولتاریا در این کشورها، چه در تکمیل کردن فرمهای

بورژوا — دمکراتیک ، و کمک به انقلاب سوسیالیستی در کشورهای دیگر ، بدون دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نمیتواند انجام شود .

مشکلترین و مهمترین وظیفه در این [جا] متحد کردن مبارزه طبقاتی کارگران ملل ستمگر با (مبارزه طبقاتی) کارگران ملل تحت ستم است .

سوم ، کشورهای نیمه مستعمره ، مثل چین ، ایران و ترکیه ، که مجموعاً دارای جمعیتی برابر ۱۰۰۰ میلیون هستند ، در این کشورها جنبش های بورژوا دمکراتیک یا شروع نشده اند ، یا اینکه راه درازی در پیش دارند .

سوسیالیستها نه تنها باید خواستار رهایی بدون قید و شرط و بلافاصله و بدون غرامت مستعمرات شوند ، و این خواست در بیان سیاسی خود به معنای چیز دیگری نیست مگر برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت* (بلکه) باید مضمانه عناصر انقلابیتر جنبش های بورژوا دمکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها را حمایت کرده و به قیامشان — یا در صورت وقوع ، به جنگ انقلابی اشان — علیه قدرتهای امپریالیستی که آنها را تحت ستم — قرار داده اند کمک کنند .

۷ — سوسیال — شونیسم و (حق) ملل در تعیین سرنوشت خویش

دوران امپریالیستی و جنگ ۱۶ — ۱۹۱۴ تأکید خاصی بر مبارزه

علیه شونیسم و ناسیونالیسم در کشورهای بزرگ قرار داده است* دو روند

عمده بین سوسیال شونیست ها در مورد (حق) ملل در تعیین سرنوشت

خویش وجود دارد ، یعنی بین فرصت طلبان و کائوتسکیستها که ماهیت

ارتجاعی ، امپریالیستی جنگ را با بکاربرد ایده دفاع از سرزمین پسروی
در مورد آن پنهان میکنند .

از طرفی ، ما نوکران بدون نقاب بورژوازی را می بینیم که از الحاق
تحت عنوان اینکه امپریالیسم و تمرکز سیاسی شرقی هستند دفاع میکنند ، و
آنچه را که تخیلی ، توهم آمیز (و) خرد بورژوازی مینامند - حق تعیین
سرنوشت - را رد میکنند . این شامل کونوپاروس و فرصت طلبان افراطی
در آلمان ، بعضی از فابین ها و رهبران اتحادیه های کارگری در انگلستان
و فرصت طلبان در روسیه اسمکوسکی ، لیبن ، یورکوویچ و غیره ، میشود .
از طرف دیگر ، کائوتسکیست ها را می بینیم که واندرولد ، رنولد ،
بسیاری از پاسیفیست ها در بریتانیا و فرانسه ، و دیگران در میانشان
هستند . آنها مایل به اتحاد با (گروه) اول بوده و در عمل " کاملاً "
با آنها یکی هستند ، آنها خواست جدایی آزاد سیاسی را " زیادی "
(zuviel کائوتسکی در verlangt نوی سایت ، ۲۱ مه ۱۹۱۵) می -
دانند ، آنها از ضرورت تاکتیکهای انقلابی از طرف سوسیالیستهای ملل
ستعگر بخصوص دفاع نکرده ، بلکه ، بالعکس تعهدات انقلابیشان را دچار
ابهام کرده ، فرصت طلبیشان را توجیه کرده ، فریب مردم را برای خودشان
ساده میکنند ، و از همان مسئله مرزهای یک کشوری که ملل محروم را در -
محدوده خود نگه میدارد اجتناب میکنند .

هر دو به یک اندازه فرصت طلب هستند ، اینها با از دست دادن -

توانائی فهم اهمیت تئوریك و فوریت عدلی تاکتیکهایی که مارکس در مورد ایرلند بعنوان مثال توضیح داد ، مارکسیسم را تباه میکنند .

ولی الحاق چیست ؟ بطور وضوح اعتراض علیه الحاق ، با معنای بسوسه رسمیت شناختن (حق) ملل در تعیین سرنوشت خویش را می دهد و یا اینکه بر تعبیری پاسبیستی است که از وضع موجود دفاع کرده و با هر خشونت ، حتی خشونت انقلابی مخالف است . چنین تعبیری اساساً کاذب و با مارکسیسم ناسازگار است .

۸ - وظائف مشخص بلافاصله پرولتاریا

انقلاب سوسیالیستی ممکنست در آینده بسیار نزدیکی آغاز شود . در این صورت پرولتاریا با وظینه کسب قدرت ، خلع ید از بانکها و اجرای دیگر اقدامات دیکتاتوری (پرولتری) مواجه خواهد بود . بورژوازی - و بخصوص روشنفکران از نوع فابینی و کائوتسکیست - در چنین لحظه ای ، - سعی در انشعاب و مهار کردن انقلاب از طریق تحمیل اهداف محدود و دمکراتیک بر آن ، خواهند کرد . با اینکه هر خواست صرفاً دمکراتیک در مفهوم معینی ممکنست مانع انقلاب شود ، ضرورت اعلام و دادن آزادی به تمام خلقهای تحت ستم (یعنی حق ایشان در تعیین سرنوشت خویش) بشرطی که حمله پرولتاریا به پایه های قدرت بورژوایی آغاز شده باشد ، همانقدر در انقلاب سوسیالیستی فوریت دارد که برای پیروزی انقلاب بورژوا دمکراتیک مثلاً در آلمان ۱۸۴۸ یا در روسیه ۱۹۰۵ داشت .

لیکن ممکنست که پنج دهه یا تعداد سالهای بیشتری بگذرد قبل از اینکه انقلاب سوسیالیستی آغاز شود. این زمان تعلیم انقلابی توده ها خواهد بود بنحوی که برای سوسیالیست ها شونیست ها و فرصت طلبان امکان عضویت در حزب طبقه کارگر و کسب پیروزی، مثل مورد ۱۶-۱۹۱۴ غیر ممکن باشد. سوسیالیستها باید به توده ها توضیح بدهند که سوسیالیستهای بریتانیایی که خواستار جدایی برای مستعمرات و ایرلند نمی شوند، سوسیالیستهای آلمانی که خواهان آزادی جدایی برای مستعمرات، آلاسکا، دانمارکیها و لهستانیها، نیستند و تبلیغات انقلابی و فعالیت انقلابی توده ای را مستقیماً به محدود مبارزه بر علیه ستم ملی گسترش نمیدهند، یا اینکه از وقایعی مثل (آنچه که در) ایران (اتفاق افتاد) برای وسیعترین تبلیغات غیرقانونی در میان پرولتاریای ملت ستمگر، برای تظاهرات خیابانی و عمل توده ای انقلابی بهره برداری نمی کنند. سوسیالیستهای روسی که خواستار آزادی جدایی برای فنلاند، لهستان، اکراین، غیره و غیره نمی گردند. که چینیان سوسیالیستهای مثل شونیست ها و نوکران (دول) مشروطه امپریا لیستی خونخوار و کثیف و بورژوازی امپریالیستی عمل میکنند.

۹- برخورد سوسیال دمکراتهای روسی و لهستانی و بین الملل دوم به

(حق) ملل در تعیین سرنوشت خویش

اختلاف بین سوسیال دمکراتهای انقلابی روسیه و سوسیال دمکرات -

های لهستان در مورد مسئله تعیین سرنوشت خویش در سال ۱۹۰۳ در
 کنگره ایکه برنامه ح^۰ س^۰ د^۰ ک^۰ و (حزب سوسیال دمکراتیک کارگری روسیه)
 را تصویب کرد و علیرغم اعتراض هیئت نمایندگان سوسیال دمکرات لهستان
 بند ۹ را در آن گنجانده ، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را بـ
 رسمیت شناخت ، آشکار شد ، از آن به بعد ، سوسیال دمکراتهای لهستان
 هیچ گاه با اسم حزبشان ، پیشنهاد حذف بند ۹ را از برنامه حزب ما ، با
 جانشین کردن آن توسط فرمول دیگری تکرار نکرد هاند .
 در روسیه ، جائیکه ملل تحت ستم بی از ۵۷ درصد جمعیت ، یا
 بیش از ۱۰۰ میلیون نفر را تشکیل میدهند ، جائیکه آنها بیشتر مناطق
 مرزی را اشغال کرده اند ، جائیکه برخی از آنها با فرهنگ تراز روسهای
 کبیر هستند ، جائیکه سیستم سیاسی بخصوص در بربریت و قرون وسطی -
 بسر میبرد ، جائیکه انقلاب بورژوا دمکراتیک بطور کامل انجام نشده است
 در آنجا ، در روسیه برسمیت شناختن حق ملل تحت ستم تزاریسم در جدا
 بی آزادانه از روسیه برای سوسیال دمکراتها ، پیشبرد اهداف سوسیا -
 لیستی و دمکراتیکشان مطلقا الزامیست ، حزبا ، با تثبیت مجدد در -
 ژانویه ۱۹۱۲ ، در ۱۹۱۳ قطعنامه ای تصویب کرده ، حق تعیین سرنوشت
 را مجددا تایید کرده و آنرا دقیقا به مفهوم بالا توضیح داد ، سـرو -
 صدای شوینیسم روسی کبیر در ۱۶ - ۱۹۱۴ چه در میان بورژوازی و چه
 در بین سوسیالیستهای پورتونیست (روبانویچ ، پلخانف ، ناشه دایلو ،

غیره) حتی بیشتر موجب شده که ما براین خواست اصرار کنیم و آنها را
که آنها رد میکنند حامی شوینیس روسی کبیر و تزاریسم محسوب کنیم
حزبها اعلام میکند که موکداً حاضر به قبول هیچگونه مسئولیتی برای چنین
امالی بر علیه حتی تعیین سرنوشت نمیشد.

آخرین فرمول موضع سوسیال دمکراتهای لهستان در باره مسئله ملی
(بیانیه سوسیال دمکراتهای لهستانی در کنفرانس زیروالد) حاوی -
ایده ها عزیز است :

بیانیه دو آلمان و دیگر دولی را که "مناطق لهستان" را بهره ای
در بازت آینه غرامت مییندارند، "مردم لهستان را از شانس تعیین
مقدرات خودشان محروم میدارند" محکوم میکند. "سوسیال دمکراتهای
لهستان قاطعانه و رسماً بر علیه قطعه قطعه کردن یک کشور کامل
اعتراض میکنند. . . . آنها سخت به سوسیالیستهای که "آزاد کردن
خلفهای تحت ستم" را به هوهنزو لرنزها واگذاشته اند، انتقاد میکنند.
آنها این اعتقاد را بیان میکنند که فقط شرکت در مبارزه نزدیک شوند
پرولتاریای انقلابی جهانی مبارزه برای سوسیالیسم، "زنجیرهای ستم ملی
را پاره کرده و تمام اشکال سلطه خارجی را از بین برده، امکان تکامل
همه جانبه آزاد خلق لهستان را بعنوان یک عضو برابر یک مجموعه ملی
ایجاد خواهد کرد." بیانیه اعلام میدارد که "برای لهستانیها" جنگ
برادر کشی مضاعف است." (بولتن کمیته شماره ۲ سوسیالیست بین المللی)

۲۷ سپتامبر ۱۹۱۵، صفحه ۱۵ ترجمه روسی در سپوزیوم بین الملل و جنگ، صفحه ۹۷) این پیشنهادات در اساس با برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تفاوتی ندارند، گرچه فرمولهای سیاسی -
 اشان مهمتر و نامعلومتر از بیشتر برنامه ها و مصوبات بین الملل دوم -
 هستند. هر کوششی برای بیان این نظریات بصورت فرمولهای دقیق سیاسی
 و تعریف کاربرد آنها در مورد نظام سرمایه داری یا فقط نظام سوسیالیستی
 بوضوح بیشتری اشتباه سوسیال دمکرات های لهستانی در نفی (حق)
 ملل در تعیین سرنوشت خویش را بنمایش خواهد گذارد.
 تصمیم کنگره لندن بین الملل سوسیالیستی در ۱۸۹۶، که (حق)
 ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت شناخت باید براساس تزه های
 فوق با مشخص کردن (نکات زیر) تکمیل شود: (۱) فوریت بخصوص این
 خواست تحت (سلطه) امپریالیسم (۲) مناسبات سیاسی و محتوای
 طبقاتی تمام خواسته های دمکراسی سیاسی، منجمله (خواست) مورد
 بحث، (۳) ضرورت تمیز دادن وظائف مشخص سوسیال دمکرات های ملل
 ستمگرا از (وظائف) سوسیال دمکرات های ملل تحت ستم، (۴) به
 رسمیت شناختن صرفا حرفی متناقض (حق) تعیین سرنوشت توسط
 اپورتونیست ها و کائوتسکیست ها، که بنا بر این دارای اهمیت سیاسی
 مزورانه است، (۵) شناخت واقعی شونیست ها و سوسیال دمکرات های
 بخصوص آنها که از قدرتهای بزرگ هستند (روسهای کبیر، آنگلو آمریکاییها

آلمانیها، فرانسویها، ایتالیائیها، ژاپنیها و غیره) - که از آزادی -
 جدایی مستعمرات و ملل تحت ستم توسط ملت‌های "خودشان" پشتیبانی
 نمیکنند، (۶) ضرورت تبعیت مستقیم مبارزه برای خواست مورد بحث و -
 مبارزه برای تمام خواسته‌های اساسی د مکرسی سیاسی از مبارزه انقلابی
 توده‌ای برای سرنگونی حکومت‌های بورژوازی و رسیدن به سوسیالیسم.
 وارد کردن نقطه نظر بعضی ملل کوچک، بخصوص (نظر) سوسیال
 د مکرتهای لهستانی که از مبارزه شان علیه بورژوازی لهستان، که مردم
 را با شعارهای ناسیونالیستی میفریبد، به نفی (حق) تعیین سرنوشت
 رسیده‌اند، یک اشتباه تئوریک بوده، جانشین کردن مارکسیسم توسط
 پرودنیسم (و) بمعنای حمایت ناآگاهانه برای خطرناکترین شونیسم
 و اپورتونیسم ملل قدرتمند خواهد بود.

هیئت تحریر "سوسیال د مکررات"

ارگان مرکزی

ح. س. د. ک. و .

بعد التحریر :

در سوم مارس ۱۹۱۶ که اخیراً منتشر شده، کائوتسکی آشکارا دست‌آشتی
 (طلبانه) مسیحائی را بسوی آسترلیتز، نمایندگانه کثیف‌ترین شونیسم
 آلمانی، دراز کرده، آزادی جدایی برای ملل تحت ستم هاپسبورگ اتریش
 وارد کرده، ولی بعنوان یک خدمت پست به هیندنبورگ و ویلهلم دوم،

آنرا برای لهستان روسیه برسمیت می‌شناسد. انسان نمی‌تواند خواهان خود افشائی بهتری از کائوتسکیسم باشد.

ژانویه - فوریه ۱۹۱۶

منتخب آثار، جلد ۲۲

صفحات ۱۲۲ - ۱۵۶

توضیحات:

این ترجمه از روی متن انگلیسی منتشره پروگرس ۱۹۲۱ مسکو انجام

گرفته است. پاورقی های لنین با ذکر نام مشخص شده اند.

(۱) - يك محاکمه ساختگی که در سال ۱۸۹۴ توسط محافل ارتجاعی سلطنتی ارتش فرانسه علیه دریفوس، افسر یهودی کادر عمومی تنظیم شد، که بد روغ متهم به جاسوسی و خیانت شد. يك دادگاه نظامی او را به حبس ابد محکوم کرد. يك جنبش عمومی برای رسیدگی به پرونده به يك مبارزه شدید بین جمهورخواهان و سلطنت طلبان مبدل شد که در سال ۱۹۰۶ منجر به خلاصی او گردید.

لنین گفت قضیه دریفوس یکی از هزاران حقه های مزورانه اجرا شده

توسط کاست ارتجاعی نظامی بود.

(۲) - واقعه با خشونت افسران پروسی نسبت به الزاسی ها در زابرن آلازای در نوامبر ۱۹۱۳ رخ داد. این (واقعه) منجر به انفجار خشم

در میان مردم محلی که اکثراً فرانسوی بودند علیه ستم نظامیان پرووسی شد.

(۳) - فدراسیون : اتحادیه چند کشور یا سازمان و ایجاد مرکزیت همراه با استقلال هر بخش.

(۴) - رجوع کنید به نامه مارکس به انگلس در ۳ نوامبر ۱۸۶۷ (مارکس و انگلس، منتخب مکاتبات، مسکو، ۱۹۶۵، صفحه ۱۶۵)

(۵) - برای انتقاد از نظر ارتجاعی رنر و اتوبائر درباره " خود مختاری فرهنگی، ملی " رجوع کنید به اثر لنین " ملاحظات انتقادی درباره مسئله ملی "

(۶) - Romance ایتالیا، فرانسه، اسپانیا .

(۷) - احتیاجی به بیان نیست که نفی حق تعیین سرنوشت برایین اساس

که بمعنای " دفاع از سرزمین پدریست " کاملاً مسخره است. سوسیال شونیست های ۱۶ - ۱۹۱۴ با حق برابر، یعنی عدم جدیت برابر بهر یک از خواسته های دموکراسی (مثلاً جمهوریخواهی) و هر فرمول دیگر مبارزه علیه ستم ملی اشاره میکنند تا " دفاع از سرزمین پدری " را توجیه کنند. مارکسیسم از تحلیل ویژگیهای مشخص تاریخی هر جنک، و نه از یک " اصلی کلی " یا نکته ای از یک برنامه، دفاع از سرزمین پدری را در جنک های کارپالدی در اروپا و محکوم کردن دفاع از سرزمین پدری را در جنک امپریالیستی ۱۶ - ۱۹۱۴ نتیجه میگیرد .

(۸) - رجوع کنید Konfidentielle mitteilung و

Fluechtlings-Literatur. I. Polnische از انگلس

(۹) - لنین اینرا از مقاله انگلسی "Der prager Aufstand"

نقل میکند. او از کتاب Aus dem Literarischen nachlase VON

Karl Marx, Fridrich Engelsu, Ferdinand Lassale استفاده میکند

که در آن مولف نام برده نشده است. hrsg. von Franz Mehring

(۱۰) - رجوع کنید به نامه مارکس به انگلس در ۲ نوامبر ۱۸۶۷.

(۱۱) - غالباً به این امر اشاره میشود مثلاً، اخیراً توسط شونیست

آلمانی Iensch در (۱۲) Clocke (زنک) شماره های ۶ و ۸ - که اعتراض

مارکس نسبت به جنبشهای ملی خلقهای معینی بعنوان مثال جنبش چک -

ها در ۱۸۴۸، لزوم برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

را از نقطه نظر مارکسیستی نفی میکند. ولی این اشتباهست، زیرا در -

۱۸۴۸ زمینه های سیاسی و تاریخی برای کشیدن خط فاصل بین ملل

"ارتجاعی" و دموکراتیک - انقلابی وجود داشت. مارکس در محکوم کردن

اولی و دفاع از دومی محق بود. حق تعیین سرنوشت یکی از خواستهای

دموکراسی است که طبیعتاً باید از منافع کلی آن تبعیت کند. در ۱۸۴۸

و سالهای بعد این تزاریسیم بودند. (لنین)

(۱۲) DieClocke (زنک) مجله ای که ابتدا در مونیخ و بعداً در -

برلین از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۵ توسط سوسیال شونیست، پاروس (۱۰)

هلفاند Helfand عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان و منتشر میشد .

(۱۳) - در کشورهای کوچک که از جنگ ۱۶-۱۹۱۴ کنار ماندند -

بعنوان مثال هلند و سوئیس .

(۱۴) فابین ها - اعضا انجمن فابیر پک سازمان رفومیستی انگلیسی که

در ۱۸۸۴ تاسیس شد . این انجمن نامش را از ژنرال رومی فابیوس ماک -

سیوس (۳ قرن قبل از میلاد مسیح) گرفت که مشهور به کائکتاتور، یعنی

تاخیر کننده ، بخاطر تاکتیکهای صبر و ملاحظه در جنگ با هانیبال بود .

فابین ها ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریائی و انقلاب سوسیالیستی را نفی

کرده معتقدند که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم میتواند فقط از طریق

اصلاحات و تحول تدریجی جامعه صورت پذیرد . لنین آنرا یک روند شدیداً

اپورتونیستی نامید (رجوع کنید به منتخبات آثار، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۵۸)

انجمن فابین در ۱۱۰۰ وابسته به حزب کارگر انگلستان شد . سوسیالیسم

فابین یکی از منابع ایدئولوژیکی حزب کارگر است . فابینها در طی جنگ

۱۸-۱۹۱۴ موضع سوسیال شونیستی اتخاذ کردند .

(۱۵) - اشاره به کنفرانس سراسری ح . س . د . ک . راست که از ۵ تا

۱۷ ژانویه (۱۸-۳۰) ۱۹۱۲ برگزار شد .

(۱۶) - ناشه دایلو Nashedyelo (آرمان ما) - یک مجله ماهانه

منشویکی که از ۱۹۱۵ ببعد در سنت پترزبورگ متعاقب مجله ناشازاریا

Nashazarya (النوع ما) که در اکتبر ۱۹۱۴ تعطیل شد، منتشر میشد .

(۱۷) - اشاره به کنفرانس سوسیالیست بین الملل است که از ۸ - ۵ سپتامبر ۱۹۱۵ در سیمروالد برگزار شد . در این کنفرانس مبارزه ای بین انترناسیونالیست های انقلابی بهره‌بری لنین و اکثریت کائوتسکیست درگرفت لنین از سوسیال دموکراتهای انترناسیونالیست ، گروه چپ سیمروالد را تشکیل داد لیکن از این میان ، فقط حزب بلشویک پیوسته موضع صد جنگ گرفت .

کنفرانس بیانیه ای را تصویب کرد که اعلام کرد که جنگ جهانی اول یک جنگ امپریالیستی است ، رفتار سوسیالیستهای را که برای جنگ رای داده و در دول بورژوازی شرکت کردند محکوم کرده و کارگران اروپا را به مبارزه علیه جنگ ، برای یک صلح بدون غرامت و خسارت فرا خواند . کنفرانس هم چنین قطع نامه ای در همبستگی با قربانیان جنگ تصویب کرده و کمیسیون سوسیالیستی انترناسیونالیست را انتخاب کرد .

(۱۸) - بین الملل دوم - اجتماع بین المللی از احزاب سوسیالیستی که در ۱۸۸۹ تشکیل شد . وقتی جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ شروع شد رهبران بین الملل دوم به آرمان سوسیالیسم خیانت کرده ، جانب دول - امپریالیستی را گرفتند و بین الملل دوم منحل شد . بین الملل دوم در - کنفرانسی در برن در ۱۹۱۹ دوباره تشکیل شد و فقط احزابی را که جناح راست جنبش سوسیالیستی را نمایندگی میکردند متحد کرد .

خلق کرد و خود مختاری

"هر چه سیستم دموکراتیک دولت به آزادی کامل در حق جدایی
نزدیکتر باشد، در عمل تلاش برای جدایی نادرتر و ضعیفتر
خواهد بود." ^{۱۰}
لنین

مسئله کردستان از دو جهت متفاوت ولی مرتبط با هم قابل بررسی
است. جهت اول، مسئله برخورد به امر ملیتها و جهت دوم، مسئله مناسبات
و فعل و انفعالاتی است که در جوامع ملیت‌گرا پس از پیدایش و پیا
تشدید حرکات ملی و قومی در بخشی از آن بوجود می‌آید. ما در این
مقاله به اهم نکات مورد توجه در این دو جهت اشاره می‌کنیم.

مسئله ملی

تاریخ این مسئله به قدمت جوامع بشری است. وجود اقوام مختلف در
جوارهم، همواره مسئله آفرین بوده است و گاه کشمکشها و جدالهایی را
موجب می‌شده که عمدتاً بر سر نحوه تمتع و تقسیم غنائم طبیعی بوده است.
اما از زمانیکه طبقات در دامان جوامع بشری شروع به تکوین کردند، کشمکش
و جدال نیز سیستماتیزه شد و ستم غالب به مغلوب بصورت امری بدیهی
و "طبیعی" درآمد این داستان عصر توحش انسان است داستانی که
هنوز در همه جا و بخصوص در جوامعی که به توحش نزدیکتریم ادامه دارد
و هرچه این نزدیکی ملموس‌تر، شدت آن بیشتر است.
این ستم سیستماتیزه که مرتبط ولی مستقل از تشکیل طبقات است

در هر دوره تاریخ رنک خاص خود را می‌یابد هنگامی که تفاوت‌ها در جهت تیره و قبيله است بصورتی ظاهر میشود و هنگامیکه اقوام بوجود می‌آیند جلوه‌ای دیگر می‌یابد و بالاخره در عصری که اقوام به ملل تبدیل میشوند به شکلی نو در می‌آیند مهم اینست که بدانیم ستم تیره‌ای قبيله‌ای و قومی سابقه تاریخی آنچیزی را می‌سازد که امروز در عصر سرمایه داری بصورت ستم ملی می‌آییم. شکل ستم و شدت آن بسته به مرحله تکوین اجتماعی مربوطه است و از آن تاثیر می‌گیرد.

در جوامع سرمایه داری، همانطور که مسئله استثمار انسان از انسان تشدید و تعمیق می‌آید، و همانطور که مسئله از خود بیگانگی، بشریت را از انسانیت تهی میکند، و همانطور که مسئله جدال طبقاتی به بارزترین و - قطبی‌ترین شکل خود میرسد، مسئله ملی نیز از جهات مختلف حدت می‌یابد. پس در این حدت و شدت، نقش تاریخ و تکامل را باید جستجو کرد و دید و نه آنچه را که حقا می‌پندارند - جاسوسان اجنبی و توطئه‌گران را.

سرمایه داری در پیدایش خود مسئله ملی را بلحاظ حفاظت بازار تشدید کرد. ملت بمعنای امروزی کلمه محصول این عصر از تکامل تاریخ پیدایش سرمایه داری است. ولی همین محصول با مولد خود در تضاد افتاد. تضادی که موجب کندگی گسترش سرمایه در عصر امپریالیسم، سرمایه‌طلبی می‌شود. از اینروست که اکنون حرکت بسوی حل تضاد به نفع سرمایه -

داری، در جهت ادغام و جهانی شدن سرمایه، کم رنگ و کم مایه شدن
 (ولی نه امحاء) محدوده های ملی جهت تاریخی حرکت را میسازد.
 درست زمانی که سرمایه داری بزرگ يك معلق تاریخی زد و خواست
 که با ندیده انگاشتن تفاوت های عملی اعمال قدرت کرده و بازار خود را —
 گسترش دهد، خرده بورژوازی و پرولتاریا که نفعی در این کار نداشته
 مقاومت کردند. شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" حتی زمانی که
 پرولتاریا هنوز قدرت و انسجام کافی را نداشت، از طرف خرده بورژوازی —
 مطرح شد. این مقاومتی بود برای حفظ خویش از دستبرد و تاراج مقاومتی
 بود در مقابل عطش سیری ناپذیر بورژوازی بزرگ کوششی بود برای حفظ
 هویت در مقابل از خود بیگانگی تحمیلی مناسبات سرمایه داری.
 این مقاومت در سراسر قرن هفدهم و هجدهم عمدتاً توسط خرده —
 بورژوازی رهبری میشد ولی بسیاری از سوسیالیستها و بالاخص ماركس
 به اهمیت این مقاومت و نتایج مثبتی که داشت پی بردند نتیجه ای که
 سوسیالیستها از این مقاومت میگرفتند درست مخالف نتیجه ای بود که
 خرده بورژوازی (و بویژه خرده بورژوازی سنتی) میخواست. سوسیالیست
 ها در این مقاومت "حرکت به عقب" را جستجو نمیکنند، آنها در این
 مقاومت، عنصر دموکراتیک را می دیدند و معتقد بودند که مبارزه برای
 احقاق هر يك از حقوق دموکراتیک گامی است در راه حرکت بسوی سوسیا —
 لیسم. تاریخ به عقب باز نخواهد گشت. از این مسئله واضحه نباید داشت

عبارزه با اهداف سرمایه داری، بطور تاریخی فقط به نفع استعمار
سوسیالیسم است.

گفتیم که سوسیالیستها چنین می انگاشتند، ولی نگفته پیدا است که
منظور همه ی سوسیالیستها و سوسیالیست نماها نیستند. هنگامیکه مارکس
از حق جدایی ایرلند از انگلیس حمایت میکرد نه تنها مورد طعن و لعن
بورژوازی بود، بلکه مورد حمایت بسیاری از "سوسیالیستها" نیز فرار گرفت
بنظر آنها - و بنظر اخلاف امروزی آنها - دفاع از حق ملل در تعیین
سرنوشت خویش، مغایر راستای حرکت تاریخ است. بقول آنها - و باز اخلا
امروزی آنها - این خواست "غیر ممکن"، "تخیلی" و "است." است.
و سوسیالیستها باید برای امحا مرزهای ملی و تشکیل دولت بین المللی
بکوشند. اینجا بود که انترناسیونالیسم مرز خود را با "جهان وطنی"
مخدوش میکرد و تمایل به میان بر زدن به تاریخ، خود را بجای واقعیت
می نشانده.

سوسیال دموکراسی اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بتدریج
به اهمیت و حقانیت این امر پی برد. در کنگره ۱۹۰۳ روسیه، مسئله حق
ملل در تعیین سرنوشت خویش علیرغم مخالفت سوسیال دموکراتهای لهستان
بتصویب رسید. از این پس میزان مخالفتهای علنی کاهش گرفت و مخالفت -
های عملی نه در زمینه تئوریک بلکه غالباً تحت توجیهات دیگر خود می -
نمایاند. این یک پیروزی برای سوسیالیسم و برای دموکراسی بود.

مخالفتهای بعدی پاره ای از مرتدین مانند کائوتسکی، و نیز تفاوت
نظریه‌های اشتباه آمیز عده ای از سوسیالیستهای انقلابی مانند روزا لوکزا -
مبورگ بتدریج با مرور زمان و بیمن مشاهده عینیات از میان رفت، واقعیت
با نیروی کوبنده خود همه را مجاب کرد همه، بجز البته آنهایی را که
دیده بواقعیت نداشته اند و آموخته را فرا نگرفته اند امروز کمتر کسی
است که بعنوان یک سوسیالیست و حتی بعنوان یک دموکرات بتواند در -
این امر شک کند. دفاع از همه حقوق دموکراتیک و منجمله حق ملی، در
برنامه همه سازمانهای کمونیستی مشتمل شده است.

هنگامی که از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش سخن می‌رود، منظور
استفاده از حق در هر و همهی حدودی است که ملت مزبور می‌طلبند.
منظور استفاده از آن حتی در جدایی کامل، در تشکیل فدراسیون در -
وحدت کامل و هر شکل و شیوه ای است که در آن بنابر تشخیص ملت تحت
ستم، حقوق او در کلیت خود - و این نکته بسیار مهم است - بهتر رعایت
میشود. و اینجاست که تفاوت میان سوسیالیستها و دموکراتهای خرد -
بورژوا مشهود میشود. و باز در اینجاست که تفاوت برحق و طبیعی نحوه
برخورد - و نه تحلیل - سوسیالیستهای ملت ستمگر و ملت تحت ستم خود
می‌نمایاند.

گفتیم که هنگامی که سرمایه داری بزرگ بخاطر اعمال قدرت و گسترش
بازار سعی در ندیده انگاشتن مسائل ملی و ادغام جبری ملل کرد، خرد -

بورژوازی و پرولتاریا در مقابل آن مقاومت کردند ولی در این میان ماهیت خرد بورژوازی نیز نقش بازی میکند. خرد بورژوازی بنا بر خصیلت متزلزل و مذذب خود که زمانی که در ضعف است از این حق دفاع میکند (و این شامل خرد بورژوازی ملت تحت ستم میشود) و هر جا که خود را در قدرت می یابد، آنها نادیده میگیرد (و این شامل خرد بورژوازی ملت ستمگر میشود) و در اجرای این خواست نیز مانند موارد دیگر گوی — گستاخی و قساوت را از بورژوازی میرباید خرد بورژوازی در قدرت در این زمینه چنان بی محابا و کور میشود که ارباب بورژوا غالباً مجبور به کنترل او میگردد. نگاهی به نحوه برخورد خرد بورژوازی حاکم در ایران — بران بهترین گواهی این مسئله است.

سوسیالیستها چه میگویند

گفتیم که سوسیالیستها در عصر کنونی مدافع حق ملل در تعیین سرنوشت خویشند و این امر را مشروط نمی کنند اما و اگر ندارند. آیا این امر به معنای دفاع آنها از جدائی ملی است؟ نه این بمعنای دفاع از حق جدایی است و نه جدایی. با آنکه در این زمینه سوسیالیستها کلاسیک و بخصوص لنین مفصلاً توضیح داده اند یادآوری مختصر آنرا جهت روشن شدن بحث ضروری میدانیم.

در جامعه سرمایه داری زناشویی تک همسری نهاد غالب را میسازد (البته بجز در سرمایه داری دفرمه مانند جمهوری اسلامی!) یک فرد

دموکراتیک معتقد است که هم مردم و هم زن باید - تقریباً - در آرزو و آج
 ز حق تصدیق و وجدایی را داشته باشند - نه دادن حق به طرفین (مانند
 کاتولیکها) و نه اعطاء حق به یک طرف (مانند اسلام) مخالف اصول -
 دموکراسی است - آرزو و آجی دموکراتیک است که در آن زن و مرد بنا بر میل
 آزاد خود بخواهند در آن بسر برند - یکنه دموکرات و بطور اولی یکسک
 سوسیالیست در عین حال که حق جدایی را به طرفین میدهد ولی معتقد
 نیست که بمحضر پیدایش کوچکترین اختلاف، طرفین باید از هم جدا شوند -
 او حق جدایی را میدهد ولی در موارد اختلاف قابل حل، عدم استفاده
 از حق را توصیه میکند - توصیه و نه حکم و نه تحکم -
 این روحیه دموکراتیک سوسیالیستها در همه زمینه ها و طبعا در -
 مسئله ملی نیز نمایان میشود - بگفته لنین :

"هدف سوسیالیسم نه تنها اینست که تقسیم کنونی بشریت به
 کشورهای کوچک و کل افراد ملی را از بین ببرد، نه تنها
 اینست که ملل را بیکدیگر نزدیک سازد، بلکه اینست که ملل را
 در هم ادغام کند."

این از اهداف نهائی سوسیالیسم است اما برای رسیدن به این هدف
 گام اول تشخیص و تعیین هویت عناصر و واحدهای است که ملت جهانی
 آینده را خواهند ساخت - در جامعه طبقاتی راه مبارزه با طبقات نفسی
 موجودیت آنها نیست - ابتدا باید تشخیص داد که جامعه از طبقات

مختلف تشکیل میشود . باید دید که یکی ستم میکند و دیگری تحت ستم است . باید برای رهایی طبقه تحت ستم کوشید . و آنگاه که ستم و استثمار طبقاتی از بین رفت ، طبقات نابود شده تلقی میشوند و بهمین ترتیب هنگامیکه ملت ها آزادی بدست آورند ، هنگامیکه تحت لوای کذابانه وحدت ملتی بر ملت دیگر ستم نکند ، زمانی که دانسته شود که ظلم و ستم موجب جدایی خواهد شد و ملتی بر ملت دیگر ظلم روا ندارد ، تنها در این هنگام است که اصل معاشرت ، اتحاد و بالاخره وحدت و ادغام ملل در یکدیگر جامه عمل بخود خواهد پوشید و هدف ملت جهانی سوسیالیسم متحقق خواهد شد .

بنا بر این سوسیالیستها در عین حال که هدف نهائی خود را ابراز میکنند ، راه و اول به آنرا نیز از طریق دموکراتیک و تشخیص واقعیات و نه بصورت جبری و به خیال خود میان بُرزدن به تاریخ مشخص مینمایند . اما یک سوسیالیست هر مسئله ای را در کلیت آن مورد مطالعه قرار میدهد . تشخیص کلیت بمعنای تشخیص اصولی است که هرگاه در مقابل هم قرار گیرند و بظاهر - یا بواقع - با هم تضاد دارند . حل درست یک مسئله پیچیده چیزی است که یک سوسیالیست و کمونیست را از یک دموکرات خرد بورژوا جدا میکند . برای روشن شدن این منظور به مسئله کردستان بر میگردد .

خلق کرد مدتی مدید در زیر ستم ملی علاوه بر ستم طبقاتی معمول در

مورد زحمتکشان - قرار داشته است. این خلق در مبارزه با رژیم شاه

مانند سایر خلقهای ایران شرکت فعال داشته و بنابراین بطور طبیعی

و با حقانیت کامل طالب آن بوده است که بیمن حرکت انقلابی، از قید ستم

ملی رها شود و بتواند بعنوان عضو مساوی الحقوق جامعه انقلابی خلق -

های ایران، امور خود را خویشتن اداره کند و عبارت دیگر در محدوده

کشور ایران خود مختاری داشته باشد. این طبیعی ترین و حقانی ترین

امری بود که خلق کرد مانند سایر خلقهای ایران میخواست و مورد موافقت

همه ایرانیان دموکرات از هر قشر و طبقه ای بود. این حق بقدری طبیعی

بود که حتی نمایندگان خرد و بورژوازی حاکم نیز نمیتوانستند علناً با آن -

مخالفت کنند. اتهاماتی که عده ای از سردمداران توطئه گر و خون آشام

رژیم به خلق کرد میزدند که گویا طالب تجزیه طلبی است، جواب خود -

را در قطع نامه های مختلفی که در تظاهرات و میتینگها و تحصن های این

خلق تصویب میشد می یافت. تمام این قطعنامه ها و مصوبات بر حفظ تمامیت

ارضی ایران تأکید میکرد و خود مختاری را در چهارچوب ایران واحد می

طلبید. پاره ای از این قطعنامه ها اجزاء مورد نظر در خود مختاری را -

تشریح میکرد بطوریکه جای ابهامی برای هیچ ذیشعوری نمیماند که خلق

کرد بدقت چه میخواهد. اما اینها همه برای توطئه گرانی که خود را به

کری و کوری زده بودند مفهومی نداشت. آنها مرتباً این مسئله را تکرار
 میکردند که منظور از خود مختاری باید روشن شود! این طرح به پیشنهاد
 مشترك خلقهای ایران در کنفرانس همبستگی در تهران تصویب شد. این
 پیشنهاد سه ماه پیش رسماً به دولت پی کفایت و ریاکار بازرگان داده شده
 است و فقط يك احمق ممکن است هنوز ادعا کند که منظور از خود مختاری
 را نمی فهمد. جواب دولت بازرگان سکوت خائفانه و توطئه گرانه بوده است.
 سکوت مرک، تا آنکه تحت پوشش آن بتواند خلق کرد را آماج مسلسل و —
 توپ و خمپاره کند و در قراء و قصبات قتل عام براه بیاندازد. سکوت میشود
 و درست هنگامی که همه مردم امیدوارند که اختلافات از راه مسالمت و —
 مذاکره حل شود، از چمران نامی بمثابه يك زنگی مست در رأس عدّه ای
 مست تر و کوتاه بین تر از خود ماموریت "اسلامی" میابد که "فتنه و آشوبی
 را که هدف اصلی امپریالیستهاست براه بیاندازد و جنگ داخلی بنا —
 خواسته ای را به مردم تحمیل کند. غافل از اینکه این جنگ که در ظاهر
 اعمال قدرت دولت و خرد و بورژوازی و بورژوازی حاکم تحمیل میشود مردایی
 است که همین مردم مداران را به آغوش خواهد کشید. — و بعید نیست که
 ماموریت چمران و دیگر آشوب طلبان نیز همین باشد. کشتار خلق کسود،
 آشوب در سراسر جامعه، کشاندن قضایا به بن بست و بارز کردن ضرورت
 کودتا. عمده ظلمه یعنی این جماعت، رسالت حزباملی یعنی این شیوه
 کار.

چپ اصیل ایران از جنبش ترقی خواهانه مردم کردستان حمایت کرده است. بجز مائوئیست‌ها که دیرگاهی است اردوی چپ را ترك کرده، فرقه‌ای از آنها از زیر تن پوش هوا کوفنک بزیر عیای خمینی خزیده اند و فرقه‌های دیگری از آنها را آینده با توجیهات ایضاً مائوئیستی بزیر رده‌ای - شریعتمداری و امثالهم خواهند رفت، دیگر بخشهای چپ با شدت متفاوت ولی در مجموع مثبت از جنبش خلق کرد حمایت کرده اند. اما این مسئله نیز واقعیت دارد که این حمایت بیشتر معنوی بوده است تا مادی و ایضاً باید گفته شود که میزان حمایت چپ به حد اعلی نبوده است. ابتلائات خود جنبش چپ، محظورات، درگیریها و بی برنامگی های آن و بالاخص تحت فشار شدید قرار داشتن آن مانع از انجام وظیفه ای بوده است که بگردن چپ است. این مسئله اما موجب ایجاد سوء تعبیراتی در بخشهایی از - جنبش خلق کرد شده است که باید به آن توجه داشت.

حمله بیشرمانه و مادیت نیافتن حمایت کامل چپ از خلق کرد ممکن است در بعضی اذهان موجب رنجش و خشمی شود نامتناسب و عجولانه. توضیح آنکه عده ای بگویند حال که با ما چنین رفتار میشود چرا اساساً طالب جدا شدن از ایران نباشیم. باقی ماندن در چهارچوب ایران برای ما فایده ندارد و . . . این نوع برخورد البته در سطح عمومی کردستان وجود ندارد ولی از آنجا که جنایات رژیم زمینه آنرا فراهم میکند - و جناح

هائی از رژیم بدستور ارباب همین را میخواهند نباید مواظب آن بود و گذاشت که خشم خرده بورژوازی مانع از دیدن واقعیت و تشخیص صلاح و مصلحت باشد. این امر بخصوص از نقطه نظر کمونیستهای خلق کرد بسیار مهم است و وظیفه آنان اینست که بادورانده پشی کمونیستی بآن برخورد نموده و کسانی را که بدون تحلیل همه جانبه دچار احساسات و عواطف آنی میشوند متوجه اشتباه آنها در نظر و نیز سوء استفاده هائی که رژیم و عمالش از آن خواهند کرد بنمایند برای رژیم قسی کنونی که خود مختاری را تجزیه طلبی مینامد و میکوشد که احساسات مردم را علیه خلقها تحريك کند " نعمت آسمانی " خواهد بود که خشم خلق کرد را اگر بصورتی نامناسب ادا شود تبدیل به محملی کند برای فریب توده ها و تحکیم وضع خود. رژیم اکنون در گل مانده است و نباید وسیله ای برای بیرون آمدن او از مرداب و تدارك پورش بعدی در اختیارش گذاشت. احساسات و خشم هر چند بحق، هرگز جای تحلیل و دوراندیشی را نگرفته است. خود شکن است و دشمن شادکن.

امپریالیسم و ارتجاع داخلی فتنه گر و آشوب آفرینند. آنها توطئه گر، قسی و جانی هستند. برای آنها صدها هزار کشته ترك و فارس و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن تضمین کننده تسلط آنهاست. از هر حادثه ای که نیاز بآنها به اسلحه آنها و به " مشاورین " آنها را زیانکند استقبال میکنند. بآنها نباید چنین فرصتی را داد.

خلق کرد بد رفتاری و بیعتی برای تأمین حقوق خود دست به اسلحه
 برده است. این خان که تنها در جهت کسب حقوق ملی خود گام بر
 داشته است بلکه بزرگترین خدمت را به مجموعه خالقهای ایران کرده است.
 شکست رژیم در کردستان بزرگترین تضمین شکست برنامه های فاشیستی
 آن در سراسر ایران است. هم اکنون خلق کرد چنان مشت آهنینی به
 رژیم نشان داده که سردمداران آن مجبور شده اند در سایر نقاط قدری
 کوتاه بیایند و بعضی از ایادی آن حتی ادعای دموکرات منشی کنند.
 همانطور که رژیم حمله به کردستان را با یورش فاشیستی در سایر نقاط
 ایران همراه کرد، بهمانگونه نیز عقب نشینی از کردستان با عقب نشینی
 در سایر نقاط همراه بوده است. بازوی رزمنده خلق کرد در اجرای يك
 برنامه صحیح سیاسی و به پشتیبانی سلاح، خود مختاری در کردستان
 و دموکراسی برای ایران را تضمین خواهد کرد و نیروهای دموکرات همه
 خلقهای ایران و بویژه کمونیستها ثابت خواهند کرد که دشمن خلقها و
 دشمن طبقاتی آنها یکی است و تنها در تلفیق مبارزه ملی و طبقاتی در
 همه مناطق و در سراسر ایران میتوان آنها بسوی عقب نشینی و شکست راند.
 امروز کسانی که تحت عنوان مبارزه با سوسیال امپریالیسم، تحت بهانه
 مخالفت با این یا آن جریان سیاسی در میان خلق کرد، تحت مستمسک
 آماده نبودن شرایط و نظائر آن از مبارزه خلق کرد برای احقاق حق تعیین
 سرنوشت خویش که بصورت خود مختاری برای کردستان و دموکراسی برای

ایران از طرف خود آنها فرموله شده پشتیبانی نمی کنند ، خائنین به
خلقهای ایران ، مددکاران امپریالیسم و همکاران بالقوه ارتجاع مذهبی اند .
مبارزه آغاز شده است . میتوان و باید با حفظ انتقادات و نقطه نظرات
جهت گرفت . کسی که بتواند بهر طریقی که در قدرت دارد در مبارزه خلق
کرد و سایر خلقهای ایران با رژیم حاکم به جانب تحت ستم و تحسنت
استثمار کمک کند و نکند ، یک جنایتکار است . اگر نیروئی به رهبری حزب
دموکرات یا عزالدین حسینی یا سازمان انقلابی زحمتکشان و
ایراد دارد حق ندارد آنرا مستمسک انفعال خود و یا کمک به ارتجاع
کند . میتواند گروه خود را تشکیل دهد و مبارزه کند .
جاده باز است و راه دراز .

پر شکوه تر باد مبارزات حق طلبانه خلقهای ایران !
همبسته تر باد همبستگی زحمتکشان خلقهای ایران !

تکثیر از طرفداران سازمان وحدت کمونیستی
در خارج از کشور